



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۱۲/۲۱

محمد مُجق

## افغانستان، بحران انسانی و زاد و ولد بی‌رویه

یکی از عوامل اساسی بحران افغانستان، که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، تکثیر نسل و افزایش جمعیت به شکل بی‌رویه است. حالت ایده‌آل این است که یک مرد و زن، پس از ازدواج، دو کودک به دنیا بیاورند، تا جانشینانی از خود به جا بگذارند، و از این طریق سهم خود را در تداوم سلسله حیات انسانی ادا کنند. در قدیم که امراض گوناگون و خطرات متعدد سبب مرگ و میر فراوان بود، مردم به شمار بیش‌تری فرزند احتیاج داشتند تا اگر شماری از فرزندان شان می‌مردند شماری دیگر باقی بمانند. هم‌چنان برای کارهای شاقه عصر زراعت و مالداري نیاز به نیروی انسانی بیش‌تری وجود داشت. برای برخی قبایل نیز داشتن نیروی جنگی برای دفاع یا تهاجم و چپاول، انگیزه تولید بیش‌تر فرزند بود.

در عصر حاضر این معادلات تغییر کرده است. میزان مرگ و میر کاهش یافته، عصر کشاورزی جایش را به عصر صنعتی داده و اغلب کارها از راه ماشین انجام می‌شود، و افزون بر این، انباشتگی نیروی مازاد انسانی در کره زمین سبب تهدید تمام پدیده حیات در این سیاره و انقراض بخش بزرگی از موجودات زنده در زمین شده است. هم‌چنان منابع طبیعی به شکل بی‌رویه مورد بهره‌برداری قرار گرفته، سطح خطرات زیست‌محیطی بسیار بالا رفته، و آدمی می‌رود تا گور خود را هم‌زمان با گور دیگر زنده‌جان‌ها بگند، و این سیاره کم‌نظیر را با همه زیبایی‌های اعجاز آمیزش در معرض نابودی قرار دهد.

در این شرایط، درست‌ترین کار ممکن تلاش برای جلوگیری از افزایش بی‌رویه نسل انسانی جهت برگشت به تعادل لازم در چرخه زندگی و اکو سیستم است.

اما افزون بر این، باید در نظر گرفت که امروزه سبک زندگی تغییر کرده و معیارهای زیست مورد قبول نسبت به گذشته بسیار تفاوت یافته است. زندگی انسانی متناسب با ستندرد های امروز تنها بسته به خوراک و پوشاک نیست، و در عوض، برخورداری از مجموعه‌ای از امکانات و وسایل، و فراهم بودن زمینه های آموزش و یادگیری مهارت های اساسی برای کار و زندگی، از پیش شرط های گریز ناپذیر به شمار می‌روند. کسی که تصمیم می‌گیرد تا صاحب فرزند شود باید پیشاپیش سنجشی از این امور داشته باشد. بسیار احمقانه و غیر اخلاقی خواهد بود که کسی بدون این محاسبات، و صرفاً به حکم غریزه حیوانی درون خود، اقدام به تولید مثل کند و سپس فرزندانش را بدون هیچ گونه مسئولیتی در برهوت مشکلات و معضلات رها کند تا با زندگی دست و پنجه نرم کنند.

بدون در نظر گرفتن مقدمات و پیش‌شرط ها، به خصوص بدون در نظر گرفتن امکان آموزش و تحصیل، فرزند آوردن جنایتی ضد اخلاق و ضد انسانیت است، زیرا فرزندان محروم از تربیت و تحصیل و محروم از امکانات حد اقلی برای زندگی متعادل، از نظر روانی معیوب و ناسالم، از نظر اجتماعی آسیب‌پذیر، و از نظر اخلاقی در آستانه انحراف خواهند بود، و این کار هم ظلمی بر خود فرزندان است و هم بر مردمی که از دست شان آزار و آسیب می‌بینند. چنین فرزندان به طور طبیعی طالب، داعشی یا عضو دیگر تبهکاری‌های سازمان‌یافته خواهند شد.

اگر خاستگاه اجتماعی اکثریت تفنگی‌های جامعه افغانستان در چهل سال گذشته مورد مطالعه قرار بگیرد به روشنی دیده خواهد شد که در صد بسیار بلندی از مجرمان و آدم‌کشان چپ و راست و میانه، صرف نظر از گرایش به کدام ایدئولوژی، کسانی بوده‌اند که دوران کودکی پر از رنج و محرومیت داشته‌اند. این قشر اجتماعی چونکه چیزی برای از دست دادن ندارند، دست کم بخشی از آن، برای دست زدن به هر کاری و از جمله به دوش گرفتن اسلحه و امرار معیشت از راه جرم و جنایت، مستعد هستند.

در افغانستان کنونی، اگر بخواهیم اینهمه جنگجو تربیت نشود، اینهمه آدم به طرف کشت مواد مخدر روی نیاورند، اینهمه طالب و ملا تولید نشود، و اینهمه جرم و جنایت صورت نگیرد، باید به چند کار اساسی اقدام شود، و یکی از آن‌ها برنامه‌ریزی اساسی برای کنترل جمعیت و نفوس است. برای کنترل جمعیت هم آگاهی‌رسانی لازم است و هم وضع قوانین و هم بازسازی کدهای فرهنگی. مثلاً، ازدواج زودرس جوانان، پیش از پختگی و رسیدن به درک کافی از مسئولیت فرزندداری، عملی احمقانه است و باید جلو آن گرفته شود. کسی که خودش هنوز کودک است و فهمی از زندگی ندارد، مسئولیت چند کودک ضعیف‌تر و آسیب‌پذیرتر را چگونه می‌تواند به دوش بگیرد؟ او که از برنامه‌ریزی برای زندگی خودش ناتوان است چگونه می‌تواند برای نسل بعد از خود برنامه‌ریز باشد؟ چنین کسی

اساساً کمرش زیر بار زندگی مشترک و مسئولیت‌های آن خواهد شکست و زندگی‌اش سراسر رنج و فلاکت خواهد بود و فرزندانش را هم غرق فلاکت و بدبختی خواهد کرد.

همچنان شمار فراوان فرزندان نباید مایه مباهات باشد. همه حیوانات توانایی زاییدن دارند، و این هنری نیست که کسی به آن ببالد و افتخار کند. آنچه مایه مباهات است تربیت فرزندان است که کاری به غایت دشوار است. تربیت فرزند تنها به معنای نمازخوان بودن نیست. سلامت روحی و روانی به مراتب مهمتر از دینداری ظاهری است. اصلاً دینداری حقیقی باید خودش وسیله‌ای برای سلامت روحی و بهداشت روانی باشد، و اگر به چنین نتیجه‌ای نینجامد هیچ ارزشی ندارد. بسیاری فرزندان که به زور یا رضایت به نماز و دینداری روی می‌آورند اما در اثر تربیت غلط والدین، و مهمتر از آن در اثر محرومیت‌های متراکم، از نظر روانی پر از تنش و اضطراب شخصیتی‌اند، و علاوه بر این که خودشان از زندگی خود لذتی نمی‌برند، زندگی را به کام اطرافیان خود، در خانه و در اجتماع، زهر می‌کنند. این بیماران روانی وقتی که جامه تدین به تن می‌کنند بسیار وحشتناکتر از بقیه می‌شوند، چونکه دین به یکی از ابزارهای عقده‌های روانی آنان تبدیل می‌شود که با آن هزاران آدم را زخم می‌زنند و آسیب می‌رسانند.

افزایش بی‌رویه نفوس و افزایش شمار فرزندان بی‌تربیت، از عوامل عمده بحران‌های اجتماعی و از عوامل عمده گسترش بنیادگرایی مذهبی و افراطگرایی نژادی است. اگر چنین رشد نفوس سرسام‌آوری در پیش‌رفته‌ترین کشورهای دنیا رخ بدهد نظم و ثبات آن‌ها جای خود را به آشفتگی و بحران می‌دهد، چه رسد به جوامع فقیر و انباشته از دردسر. اساساً یک عامل اساسی پیشرفت سایر کشورها، در کنار سایر عوامل، کنترل جمعیت بوده است، از چین و جاپان گرفته تا اروپا و آمریکا. در جوامع فقیر شوق فراوانی به افزایش نفوس و زاییدن مکرر وجود دارد، و این شوق در طبقات فقیرتر آن جوامع چندین برابر است. در جوامع محروم، اغلب مردمی که در طبقه متوسط قرار می‌گیرند به داشتن دو سه فرزند اکتفا می‌کنند، اما خانواده‌های محروم و یخن‌کننده به کمتر از هفت هشت کودک راضی نمی‌شوند. محمد ارکون در تحلیلی از علل ناکامی روند توسعه در کشورهای شرقی بر این نکته انگشت نهاده و آن را یکی از عوامل اصلی بحران این جوامع دانسته است. به گونه مثال، فرض کنید که جمعیت یک کشور توسعه‌نیافته، امروز چهار میلیون است، و طبقه برخوردار از امکانات عالی، مثل همیشه و همه جا، پنج در صد هستند که تنها ۲ میلیون می‌شود، و طبقه متوسط که در بهترین حالت سی تا چهار در صد هستند، یعنی بین ۱۲ تا ۱۶ میلیون، و اکثریتی که در حدود ۲۲ تا ۲۵ میلیون است در فقر دست و پا می‌زنند. در خلال یک تا دو دهه، اگر طبقه متوسط دارای سه فرزند بشود، و طبقه فقیر که هیچ امکاناتی برای آموزش و تربیت فرزندان ندارد دارای شش فرزند، بعد از یک دهه، حجم طبقه فقیر از ۲۵ میلیون به پنجاه میلیون یا بیشتر خواهد رسید، و طبقه متوسط از ۱۲ میلیون نهایتاً به ۱۵ تا ۲۰ میلیون. (دوستان ریاضی‌دان می‌توانند محاسبه دقیق‌تر انجام بدهند.) همین اتفاق عملاً در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته مانند پاکستان، بنگلادش، مصر، اتیوپی، نیجریه، افغانستان و جاهای دیگر افتاده است، و بررسی تحولات اجتماعی این کشورها بعد از استقلال، از نیمه قرن بیستم به این طرف، نشان می‌دهد که هر چه بر تعداد باسوادان و تربیت‌یافتگان افزوده شده است، افزایش بی‌سوادان و محرومان چندین برابر آن‌ها بوده است... این روندی است که کمر هر دولت و هر ملتی را از پایین تا بالا می‌شکند.

هیچ دولتی نمی‌تواند برای بی‌شمار انسانی که ساعت به ساعت زاده می‌شوند فرصت‌های تحصیل، کار و سایر خدمات اساسی را فراهم آورد، و بلکه به مرور زمان و با انفجار جمعیتی، هر دولتی از پا در می‌آید، چه رسد به دولت‌هایی که از اساس از پادرامده هستند. تنها با پیش‌بینی‌پذیر ساختن درصد زاد و ولد می‌توان برای آموزش، خدمات بهداشتی و کارآفرینی برنامه‌ریزی کرد، و لا غیر.

بنا بر این، یکی از بهترین خدماتی که به مردم افغانستان صورت بگیرد این است که راهی به مهار بی‌رویه توالد و تناسل پیدا شود، و برای این کار لازم است آنان را از خطرات به دنیا آوردن فرزند فراوان آگاه کنیم، بیهودگی این نوع زندگی و سبک زیست را برای شان بفهمانیم، ضرورت تربیت را آشکار گردانیم، و ترجیح کیفیت بر کمیت را نشان بدهیم. امروزه شمار تمام یهودی‌های دنیا سی چهار میلیون بیشتر نیست، اما هم در عرصه دانش و هم در عرصه سرمایه بیش‌ترین سهم را دارند، و به عکس آن، تعداد مسلمان‌ها از مرز یک و نیم میلیارد گذشته است، اما سهم شان در تولید علم و معرفت جهانی بی‌اندازه پایین است، و تخمین زده می‌شود که تنها سه در صد باشد، و در تولید سرمایه هم، اگر پول باد آورده نفت بعضی کشورها نباشد، که اقتصاددان‌ها آن را لعنت نفت می‌گویند، سهم چشمگیری در این عرصه نیز ندارند. هم اکنون میلیون‌ها مسلمان از بنگلادش و پاکستان و افغانستان تا صومالی و مالی و یمن به نان شب خود محتاجند و چشم شان به صدقات و تبرعات غیر مسلمانان دوخته شده است. تولید اینهمه گدا و معیوب روانی نه عزتی برای اسلام و نه افتخاری برای مسلمانان در پی خواهد داشت. چنان‌که همین اینک طالبان افغانستان بی‌صبرانه منتظرند تا برای تطبیق نظام به اصطلاح اسلامی شان، مالیات روسپی‌خانه‌های غربی به صورت کمک انسانی به اختیارشان قرار بگیرد.

اگر تولید بی‌رویه فرزند ادامه داشته باشد مصیبت‌های این جامعه/جوامع چندین برابر خواهد شد و حتی اگر رژیم بهتری هم بیاید کار چندانی از پیش نخواهد برد، چه رسد به این رژیم‌های مفلوکی که خودشان مایه صد مصیبتند.

کسانی که در پی اصلاح جامعه هستند باید آب را از سر چشمه ببندند نه بعد از اینکه سیلاب طغیان کرد. به گفته سعدی:  
سر چشمه شاید گرفتن به بیل  
چو پُر شد نشاید گذشتن به بیل